برنامه های علمی „پژوهش‌کده طاهر بدخشی“

برنامه „برگردانی متن های برجسته علمی برای فرهیختگان حوزه تمدنی تورک پارسی در میان آسیا “

.

.

.

برگردان | مترجم
داکتر هارون بدخشی
دیوان برگردانی و ترجمه **الف**
برلین | کابل
آدرس تماس گیری

Translator
PD Dr. Harun Badakhshi
Bureau for Translation **Aleph**
Berlin & Kabul
mailtohb@posteo.net

.

.

منبع اصلی متن
The Persian Cosmopolis
Professor Richard Eaton
University of Arizona
Oxford Research Encyclopaedias
Published online: 23 February 2021

جهان شهری پارسی

The Persian Cosmopolis

نویسنده: ریچارد ایتون Richard Eaton

چکیده

مفهوم „جهان شهری پارسی" به تاثیر ماندگار دوران آن متن های هنجاری پارسی اشاره دارد که به مدت هزار سال در بخش بزرگ از سرزمین ها بین بالکان و بنگال، احساس یکپارچگی و نظم معنوی، اجتماعی، سیاسی و زیبا شناسیک به وجود آورده بود. چندین سده پس از فتح فلات ایران توسط عرب ها، یک شکل گفتاری از پارسی میانه ترکیب شده با عربی به صورت نوشتاری برجسته شد که از خط عربی استفاده می‌کرد. آنچه به عنوان یک زبان منطقه ای آغاز شده بود به سرعت به یک دست آورد ادبی فرا منطقه ی دگرگون شد. این پدیده پیامد کار برد دادگاه های خراسان و آسیای میانه از ادبیات و زبان پارسی در بخش دیوان سالاری شان مبتنی بر اساس سنتی که آن ها از نویسندگان حرفه ای که برای سده ها به امپراتوری های پارسی خدمت کرده بودند، بود.

فناوری ساخت کاغذ که به تازگی از چین معرفی شده بود، حرکت و دوران سریع متن های پارسی را در سپهر جغرافیایی فراهم کرد، در حالی که حماسه شاهنامه فردوسی اسطوره شناسی و تاریخ پیش از اسلام ایران را آن چنان جشن گرفت که توانست مردم های پراگنده ای قوم های متفاوت را با یک دگر مرتبط بسازد.

فتوحات سرزمین ها توسط تورک های پارسی شده و به دنبال آن تهاجم مغول ها که مردم آسیای میانه و خراسان را به سرزمین های همسایه سوق داد، همچنین به توسعه گستره جغرافیایی جهان شهر پارسی کمک کرد.

در سده ۱۴ و ۱۵ میلادی، نظم سیاسی، زیبا شناسیک و اخلاقی که در یک کانون رو به رشد پارسی جا به جا شده بود - به عنوان مثال، اصل عدالت - با سبکی معتبر و جهانی که توسط مردمان پراکنده ی قوم های و دین های متفاوت تقلید و جذب شده بود، تداعی می‌شد. معماری پارسی مآبی، لباس، طراحی شهرها، موسیقی، آشپزی، و سنت سکه شناسی نیز توسط چنین مردمانی پذیرفته شد. ، جهان شهر پارسی بعد از ترجمه‌ی گنجینه ای غنی ادبیات عاشقانه به زبان های بومی و منطقه ای، به پدیده ای ذهنی و ثابت در تخیل جمعی مردم ها تبدیل شد، همان گونه که پارسی مآبی حوزه عینی و قابل تخیل و تجسم بود که در آن متن های عامه پسند، گفتمانی و هنجاری پارسی در امتداد شبکه های در گردش بودند که دربار های سلطنتی، سرشناسان استانی، حلقه های صوفیانه، جوامع بازرگانان و مکتب ها را با یکدیگر متصل می‌کردند.

واژه های کلیدی: جهان شهر پارسی، پارسی مآبی، سامانی ها، صوفی ها، ایران، هندوستان، فردوسی، کانون ادبی، اسلام، پارسی

مطلب: آسیای میانه، تاریخ نگاری، روش و تیوری تاریخ، روشنفکر، آسیای میانه، آسیا جنوبی

جهان شهر پارسی اشاره است به گستره فراخ جغرافیایی از بالکان تا بنگال و از آسیای میانه تا بحر عرب با گسترش به جنوب شرق آسیا در سده ۹ تا ۱۹ میلادی، که در آن اثر ماندگار از دوران متن های هنجاری پارسی که احساس یکپارچگی و نظم معنوی، اجتماعی، سیاسی و زیبا شناسیک به‌وجود آورده بودند، باقی مانده است.

این پدیده را „جهان پارسی مآبی“ نیز نامیده اند، نو واژه «Persianate» که یک ساختار صفتی شبیه به آلمانی، یونانی، هندی، اسپانیایی و غیره است، که همه به گستره وسیعی از فرهنگ برگرفته از یا بر اساس یک زبان خاص و مجموعه ادبی آن می باشد.

خاستگاه پارسی نو

جهان شهر پارسی در نتیجه فرآیندهای سیاسی و زبانی-اجتماعی آغاز شد که در سال ۶۵۱ میلادی، زمانی که ارتش های عرب امپراتوری ساسانی را سرنگون کردند (۲۰۶ تا ۶۵۱ میلادی) و به سرعت سرزمین های پیشین آن را در عراق، فلات ایران، خراسان و آسیای میانه ضمیمه کردند. سلسله ی خلفای عرب اموی (۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی) که در پایتخت خود دمشق با استفاده از زبان عربی برای مقاصد اداری، بازرگانی، ادبیات و آموزش به کار می بردند و عملاً زبان های ایرانی منطقه، از جمله پارسی میانه را، که زبان امپراتوری شکست خورده ساسانی بود، رسمی حذف کرد. در اواسط سده هشتم میلادی، سلسله امویان در انقلابی که عمدتاً توسط پارسی زبانان عرب شده در خراسان و آسیای میانه رهبری شد، سرنگون شد، و سلسله خلفای عرب عباسی (۷۵۰ تا ۱۲۵۷ میلادی) به وجود آورد. عباسیان با تأسیس پایتخت خود در شهر تازه ساخته شده بغداد، در شمال غربی پایتخت سابق ساسانیان تیسفون، به تدریج پارسی شدند و بیشتر فرهنگ امپراتوری و نهادهای دیوان سالاری ساسانیان را پذیرفتند. پیش از این در وسط سده هشتم میلادی، سند های بایگانی سلطنتی ساسانی برای ترجمه به عربی رو نوشت شدند. در آنچه «حکمت ایرانی در لباس عربی» نامیده می شود، نصیحت الملوک («شورای پادشاهان») - متن عربی اوایل سده دهم که توسط یک پارسی، احتمالاً در شمال افغان‌ستان امروزی، لمتألیف شده است - سلطنت باستانی ایران را به عنوان بخشی از نظم طبیعی چیز ها معرفی می کند.
در طول چند سده اول پس از فتح، حتی زمانی که حاکمان عرب در حال جذب و هم سانی سازی اندیشه های امپراتوری پارسی و فن های دیوان سالاری اش بودند، یک انقلاب زبانی بی سر و صدا در حال شکل‌گیری بود – ظهور پارسی نو، که ترکیبی از پارسی میانه و عربی شد. این روند توسط شاعران و ترانه سرایان که به هر دو زبان صحبت می‌کردند و توسط اعضای اشراف زمین داران کهن ساسانی دهقان ها که عمدتاً در سراسر فلات ایران زیست می نمودند، حمایت می‌شد.
پیدایش پارسی نو را می‌توان با رویدادهای پس از فتح انگلستان توسط نورمن ها در سال ۱۰۶۶ میلادی مقایسه کرد. در آنجا، زبان فرانسوی که توسط طبقه جدید حاکم ها پایه گذاری شد، به تدریج با آنگلوساکسون های بومی ادغام شد و شکل اولیه‌ای انگلیسی را ایجاد کرد، که در نهایت در حدود سه سده پس از فتح، به وضعیت ادبی دست یافت (به عنوان مثال، جفری چاسر، فلوریدا ۱۳۶۰) به همین ترتیب، اشکال نوشتاری پارسی جدید، با استفاده از شکل اصلاح شده خط عربی، برای اولین بار چندین سده پس از بدست آوردن عرب ها در خراسان و آسیای میانه ظاهر شد. در پایان سده نهم میلادی، سلسله فرمانروایی سامانیان (۸۱۹ تا ۹۹۹ میلادی) در بخارا (در ازبکستان امروزی) از زبان پارسی، هم به عنوان یک رسانه ادبی و هم به عنوان رسانه رسمی برای مدیریت دیوان سالاری خود حمایت می کردند. این سلسله سلطنتی یکی

از چندین حکومت های منطقه ای بود که از نظر رسمی هنوز تحت حکومت خلافت عباسیان بغداد بود و اما آن ها عملا استقلال خود را از اربابان عرب گرفته بودند و همزمان از زبان پارسی نو برای استفاده ادبی و دیوان سالاری حمایت می کردند. سایر گستره ها عبارتند از صفاریان در زرنج (۸۶۱ تا ۱۰۰۳ میلادی)، طاهریان در نیشاپور (۸۲۱ تا ۸۹۱ میلادی)، زیاریان در اصفهان (۹۳۱ تا ۱۰۹۰ میلادی)، آل بویه در شیراز (۹۳۴ تا ۱۰۶۲ میلادی)، و غزنویان (۹۷۵ تا ۱۱۹۴ میلادی) در غزنی و لاهور.

با توجه به این که فتوحات اعراب در سراسر افریقای شمالی و خاورمیانه در سده های هفتم و هشتم میلادی منجر به ناپدید شدن بیشتر زبان هایی شد که به طور رسمی در آن منطقه ها صحبت می شد، قابل توجه است که زبان پارسی حتی از این فتح جان سالم به در برد، بسیار کمتر از این که تبدیل به یکی از جهانی ترین و گسترده ترین زبان ها در تاریخ جهان شود. این نتیجه حیرت آور محصول چندین عامل بود.

اول، پارسی نو با آیین ها یا عبادت های دین زرتشتی، مانند پارسی میانه، یکی نبود. این زبان که از سوی ارباب های عباسی به عنوان زبانی بدون مشکل و بی‌طرف شناخته می‌شد، هیچ تهدیدی برای اسلام، دینی که طبقه حاکم عرب با خود آورده بود و به عنوان ایمان واحد و واقعی تبلیغ می‌کرد، نبود. از سوی دیگر، گستره قلمروی زبان های خاورمیانه مانند قبطی، آرامی و سریانی پس از تسخیر اعراب بر خاورمیانه کاهش یافت، عمدتاً به این دلیل که آنها به‌عنوان زبان های نوشتار های مقدس یا عبادی برای جوامع مذهبی غیر مسلمان دیده می شدند. پارسی جدید با یک قوم، مثلاً عربی یا ترکی ، تداعی نمی شد. یکی از نام های آن، «دری»، در لغت به معنای «دربار» (و به تعمیم، زبان درباری) است، در حالی که «پارسی» به منطقه‌ای در جنوب ایران، یعنی فارس (عربی شده از «پارس»)، جفرافیای اولین امپراتوری پارسی، اطلاق می‌شود. با رهایی از هر گونه تداعی قومی، زبان را هر کسی می‌توانست آموخته شود. علاوه بر این، پایتخت سامانیان بخارا - محل اصلی خاستگاه و پختگی این زبان و تولید برخی از قدیمی ترین ادبیات آن - مسیرهای تجاری بین منطقه ای را در بر می گرفت که از جنوب به هند و در امتداد جاده ابریشم، از غرب به حوزه مدیترانه و از شرق به چین می رسید. به این ترتیب، ترکیبی از زرتشتی ها، مسیحی ها، مانوی ها، یهودی ها، مسلمان ها و بودایی ها در آن زندگی می کردند، در حالی که زبان های که در آنجا شنیده می شد، به غیر از گویش های پارسی نو (از این پس، پارسی)، شامل ترکی، عربی و تا سده ی یازدهم میلادی سغدی بود.

بنابر این پارسی به‌عنوان یک برون گاه زبانی مشترک در جامعه ی چند قومی عمل می‌کرد که روحیه جهان وطنی را در زبانی، که در میانه آن ظهور کرد، دمید.

علاوه بر این، زبان جدید که در سده نهم در خراسان و آسیای مرکزی پدیدار شد، خلأ های متعددی را در سنت های زبانی و تاریخی عرب های تازه وارد به فلات ایران پر کرد. به عنوان یک چیز، فاتحان عرب هیچ سنت قبلی از حکومت امپراتوری نداشتند که ممکن بود آنها را در مورد اداره جمعیت قابل توجهی از غیر عرب های ساکن که مدت ها به حکومت یک رژیم امپراتوری عادت کرده بودند، یعنی رومیان بیزانس و ایرانیان ساسانی، آگاه کند. اگر چه عربی پیش از اسلام سرشار از شعر بود، اما هیچ برآمد رساله ای در باره ای نظریه یا عمل کرد حکومت داری نداشت. همچنین عربی دسته و سبک ادبیات حماسی نداشت که به کار بردن اش ابزاری برای تصور سپهر سیاسی فرامنطقه ای داده می توانست. این زبان کتاب مقدس بود، نه زبان امپراتوری. مهمتر از همه، عرب ها که سرزمین های گذشته ساسانی را فتح کردند، فاقد طبقه ی خدماتی از نویسندگان آموزش دیده حرفه ای بودند که بتوانند بررسی های مالی با رابطه به مالکیت را انجام دهند، سند

های درآمد زمین را مدیریت کنند، یا دستگاه های اداری معمولی دولت های بزرگ و مبتنی بر کشاورزی را اداره کنند. از سوی دیگر، سلسله های امپراتوری متوالی حاکم بر فلات ایران بیش از یک هزار سال تجربه در حکومت‌داری دیوان سالارانه کسب کرده بودند و هر امپراتوری جدید نویسندگان حرفه ای خود را از پیش وران خود به خدمت می‌گرفت. با وجود اینکه زبانی که آنها استفاده می کردند از قدیم به پارسی میانه به پارسی جدید تکامل یافته بود، تخصص گروه خدماتی از نویسندگان حرفه ای از نسلی یا رژیمی به نسل دیگر منتقل شد. برای اداره دیوان و دربار خود، حاکمان عرب خلافت های اموی و عباسی مجبور شدند از میان خانواده های ساسانیان شکست خورده نویسندگانی حرفه ای را استخدام کنند. و آنها نیز به نوبه خود زبان عربی را آموختند و مهارت های خود را با نیازهای طبقه حاکم جدید تطبیق دادند.

بر حسب تصادفی قابل توجه، فناوری کاغذ سازی در سده هشتم و نهم میلادی از چین به آسیای مرکزی و خراسان رسید، درست زمانی که دادگاه های استان های شرقی خلافت عباسی از بغداد استقلال عمل پیدا کردند. این فناوری مهم کارایی طبقه های نویسنده های حرفه ای آن گستره ها را در همان لحظه‌ای که نویسندگان و حامیان درباری آنها شروع به استفاده از زبان پارسی برای مدیریت دیوان سالاری های خود کرده بودند، بسیار افزایش داد. در نتیجه، ارتباط بین مدیریت دیوان سالاری و زبان پارسی بیشتر تثبیت شد، ارتباطی که سده ها در سرتاسر جهان شهر پارسی ماندگار بود.

شکل گیری یک کانون ادبی

استفاده از کاغذ همچنین باعث تسریع دوران و گسترش متن های ادبی پارسی شد، نه تنها در میان اشراف زادگان بومی زمین دار که قدمت خانواده های شان به زمان ساسانیان باز می‌گشت، بلکه در میان دادگاه های آن حکومت های نیمه خود مختار که در نواحی شرقی خلافت عباسی حضور کردند. در اوایل سده نهم میلادی، داستان سرایان و ادبای پارسی از دربار به دربار حرکت کرده و شبکه های ساختند که به مرور زمان بر دامنه آن و بر تراکم آن افزوده شد، و این امر زیرساخت نهادی به جهان شهر پارسی نو ظهور داد. همانطور که ادبای جاه طلب و با استعداد به دنبال حمایت حامیان ثروتمند بودند، حاکمان جاه طلب نیز به دنبال اعتبار و سرمایه فرهنگی بودند که از حمایت از شاعران با استعداد یا سایر ادبا به دست می آمد. در محیطی که یک عبارت یا بیت نیک می توانست به الگوی و نماد معتبر حکومت مبدل گردد، ادبیات پارسی و دولت های جدیدی که از فرهیختهگان ادبی حمایت می‌کردند، در جهت یک رابطه خوب همزیستانه با هم دگر رشد کردند. دربار سامانیان در بخارا به دلیل حمایت از ادبیات شعر و منثور برجسته است. رودکی شاعر (۸۵۸ تا ۹۴۱ میلادی) مقیم آن دربار، عموماً به‌عنوان پدر شعر پارسی شناخته می‌شود. فرمانروایان سامانی همچنین از بلعمی مورخ (متوفی ۹۴۷) حمایت می‌کردند که نسخه‌ای مختصر از تاریخ جهانی طبری (متوفی ۹۳۲) را که قبلاً به عربی وقایع قرون اولیه اسلام را نوشته بود، برای جهان پارسی گو اقتباس کرد.

سلسله غزنویان در شرق (در افغان‌ستان امروزی) و پنجاب، جانشین دولت سامانی ها، از بسیاری نویسندگان پارسی حمایت کردند که آثار ادبی فوق العاده شان، از حدود ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی، اوج آنچه را که شرق شناس بریتانیایی E.G.Browne «تولد دوباره پارسی» می‌نامد، تشکیل می‌داد. در اوایل سده یازدهم میلادی، برجسته ترین فرمانروای غزنوی، محمود غزنوی (۹۹۷ تا ۱۰۳۰ میلادی)، بارها به شمال هند یورش برد و از ثروت غارت شده اش برای حمایت فراوان از شاعرانی مانند فرخی سیستانی (متوفی ۱۰۳۷) استفاده کرد. عنصری بلخی (متوفی ۱۰۴۰ میلادی) و منوچهری

دامغانی (متوفی ۱۰۴۰ میلادی). گفته می شود که محمود به طور منظم در حضور ۴۰۰ شاعر پارسی گو، و مقام تازه تأسیس درباری او، سر شاعر (امیر الشعراء)، ریاست می‌کرد، دیوان که پیوند بین حمایت درباری و تولیدات ادبی پارسی را نهادینه کرد.

در سال ۹۷۵ میلادی استان دار سامانی در توس و نیشاپور خراسان، ترجمه پارسی نو از اثر Xwaday-namag (با پارسی میانه) را ممکن ساخت که در آن قهرمانی های حاکمان پیش از اسلام تجلیل می‌شد. این متن گمشده الگوی شاهنامه یا «کتاب شاهان» بود، که فردوسی شاعر حماسی آن را تحت حمایت محمود در سال ۱۰۱۰ میلادی تکمیل کرد. شاهنامه، اضافه بر محتوای ش، به پایداری زبان پارسی کمک کلان کرد، از آنجایی که واژگان عربی این اثر تنها به ۴ یا ۵ درصد از کل محدود می شود. این اثر خود یک زمینه ی روایتی گسترده از حدود ۵۰۰۰۰ بیت (نویسنده اشتباه می کند: ۶۰۰۰۰) است که هم پادشاهان تاریخی اساطیری و هم پیش از اسلام ایران را مورد بررسی قرار می دهد، اما این در قالب جهانی که اروپا و چین را هم در بر گرفت. با گذشت زمان، شاهنامه فردوسی توسط مردمان سراسر بالکان، آناتولی، عراق، فلات ایران، آسیای میانه، کشمیر، شمال هند، دکن، حاشیه خلیج بنگال و تا شرق شبه جزیره مالایی خوانده می شد، تقلید می شد و مبحث می شد.

در واقع، اوون کورنوال (Owen Cornwall) در شعر حماسی فردوسی اقدام بنیاد دهنده جهان شهر پارسی را میبیند، زیرا از طریق این متن بود که میلیون ها نفر از باشندگان گستره وسیع از بالکان تا بنگال و فراتر از آن، می‌توانستند خود را از نظر فرهنگی پیوسته و نزدیک بپندارند. برای شاهنامه- اسکندر مقدونی (متوفی ۳۲۳ پیش از میلاد) نه تنها به عنوان مردی که سرزمین های بین یونان و هندوستان را تسخیر کرده بود و بدین وسیله مردم های گوناگون جهان را در تحت یک دولت واحد آورد، است. او همچنین یک پادشاه مشروع پارسی بود، زیرا به گفته شاعر، او همچون پسر مخفی شاهزاده ایرانی و امپراتور هخامنشی، داریوش بزرگ (۴۸۶ تا ۵۲۲ پیش از میلاد) به دنیا آمده بود. حتی پیش از زمان فردوسی، بسیاری از مسلمانان اسکندر را با شخصیت مرموز قرآن (آیه ۱۸.۸۳ و ۸۶) به نام «او از دو شاخ» (السدهین) که جهان را از شرق تا غرب می‌پیماید، و نیروهای شر را خنثی کرد، می‌شناسند. بنابر این اسکندر برای بسیاری نه تنها به عنوان یک پادشاه جهانی بلکه یک شخصیت شبه مسیحایی ظاهر شد. اگر چه فردوسی فقط به طور غیرمستقیم این جنبه از شخصیت اسکندر را مورد استناد قرار داده بود، بعد قرآنی و شبه مسیحایی او توسط شاعر نظامی گنجوی (متوفی میلادی۱۲۰۹) در اسکندر نامه (کتاب اسکندر) به شدت مورد تأکید قرار گرفت. نظامی اما در زمانی می نوشت که نهادهای محبوب عرفان اسلامی - برادران صوفی، فرقه ها و زیارت‌گاه ها - قبلاً در سراسر جهان اسلام ظاهر شده بودند. این نشان می‌دهد که چرا شاعر اسکندر را فرمانروایی کامل نشان می‌دهد که دانش غیبی را از طریق گفت و گو با مرتاض های صوفی مانند و فیلسوف ها به دست آورده است. تا زمانی که نظامی در حال نوشتن بود، مجموعه‌ای از ادبیات حماسی و عاشقانه، شامل نسخه های مختلف داستان اسکندر وجود داشت که در روایات های شفاهی و فولکلور عامه پسند داخل شده بود و توسط داستان سرایان در سراسر جهان پارسی زبان حمایت و تبلیغ می‌شد.

در سده چهاردهم و پانزدهم میلادی، یک کانون بنیادی از متن های پارسی در سپهر رو به گسترش ذهنی در دوران بود که به طور جمعی حس یک نظم زیباشناسیک و اخلاق مشترک را تعریف می‌کردند. این کانون، با جمع از نویسندگان معروف، شامل آثار شعر حماسی بود (فردوسی، متوفی ۱۰۲۰ میلادی، نظامی، متوفی ۱۲۰۹ میلادی، امیر خسرو، متوفی ۱۳۲۵ میلادی); همان گونه که ادبیات عاشقانه (نظامی، جامی، ۱۴۹۲ میلادی); تصوفی (سنایی، ۱۱۳۱ میلادی، عطار، ۱۲۲۰

میلادی، مولوی، ۱۲۷۳ میلادی، هجویری، ۱۰۷۷ میلادی)؛ اخلاق (حافظ، متوفی ۱۳۹۰ میلادی، سعدی، متوفی ۱۲۹۱ میلادی؛ طوسی، متوفی ۱۲۴۷ میلادی، امیر خسرو، متوفی ۱۳۲۵ میلادی)؛ سیاسی (نظام الملک، م ۱۰۹۲ میلادی، غزالی، ۱۱۱۱ میلادی)؛ علمی (ابن سینا م ۱۰۷۳ میلادی)؛ و تاریخی (ابن بلخی، ۹۳۴ میلادی؛ بلعمی، ۹۶۳ میلادی، بیهقی، ۱۰۶۶ میلادی، جوزجانی، ۱۲۶۰ میلادی، رشید الدین ۱۳۱۸ میلادی) بخش مهم این کانون بودند.

اگر چه کانون ادب پارسی به رشد و تکامل خود ادامه داد، اما سده ها آثار این ادبا در کتاب خانه ها رو نویس شدند، در مدرسه ها آموزش شدند، در دادگاه ها تلاوت شدند، در گفتار های روزمره مبحث شدند و در یاد مردم نگهداری شدند. با تشریح .و تفصیل هنجار های متمایز سلطنت، حکومت داری، آداب درباری، رفتار اجتماعی، تقوای صوفیانه، شعر، هنر، معماری، و غیره، متون تولید شده در این زمان - اعم از شعر و نثر - داربست ایدئولوژیکی را فراهم کردند که جهان شهر پارسی نوظهور را نگه داشت و نیرومند ساخت. در عین حال، بارگاه های سلطنتی، فرقه یا زیارت‌گاه های شیخ ها صوفیه و مدرسه ها از جمله پایگاه های نهادی بودند که این متن ها از آنجا و از طریق آن ها می‌توانست منتشر شود.



The Persianate world, 900–1900

نقشه تاریخی پهنه جغرافیای تمدن پارسی مآبی ۹۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی. حفظ حقوق رونویسی Lois Kain

رشد جهان شهر پارسی

نظامی گنجوی اسکندر نامه و دیگر داستان های مشهور خود را در گنجه، شهری واقع در قفقاز، دور از آسیای میانه سامانی ها سروده است. به همین ترتیب، هجویری رساله های خود را در مورد تصوف در لاهور پنجاب تهیه کرد، امیر خسرو تمام عمر خود را در دهلی گذراند و مولانا در قونیه آناتولیا ساکن شد. این حاکی از انتشار گسترده تولید ادبیات پارسی است که در آغاز سده چهاردهم میلادی رخ داده بود. یکی از عواملی که این اشاعه را توضیح می‌دهد، حمایت شدید

از کل گستره فرهنگ پارسی - ادبیات، معماری بنای تاریخی، هنر، دانش و غیره - توسط غیر پارسی زبانان بود که از قدرت شمشیر استفاده می‌کردند. مهمترین آنها تورک ها بودند که از سده نهم میلادی به بعد در آسیای میانه و خراسان نفوذ کرده بودند. چه به عنوان مهاجران شبانی، چه مهاجمان مسلح، و چه بردگان نظامی که برای خدمت به ارتش های دولتی به خدمت گرفته شده بودند، همه آنها دارای هویت مسلمان سنی بودند و فرهنگ پارسی را پذیرفته بودند، و هر دو را به شدت برای دستیابی به موقعیت های قدرت ترویج کردند. سلاطین غزنوی شرق (در افغانستان امروزی) تنها یکی از چندین ارگ های حاکم تورک بودند. در سده های ۱۱ و ۱۲ میلادی، زمانی که جانشینان محمود غزنوی به سمت شرق هل داده شدند و قلمرو شمال هندوستان را با گستره ی خود پیوند کردند، دربار غزنوی فعالانه از فرهنگ ادبی پارسی در پایتخت خود در لاهور حمایت می کرد.

قدرت تورک همچنین فرهنگ ادبی پارسی را در سده های ۱۱ و ۱۲ میلادی به غرب منتقل کرد، زیرا تورکان سلجوقی از سرزمین خود در آسیای میانه به آناتولی پیشروی کردند، جایی که آن ها خلاء سیاسی به جای مانده از بیزانس در حال عقب نشینی را پر کردند. در طول راه، آنها همچنین از معماری ایرانی و ادبای پارسی حمایت فراوانی کردند. سلاطین آنها برنام های پارسی مانند خسرو، قباد یا کیکاوس را برگزیدند، سکه هایی با تصویر شیر و خورشید، که نماد باستانی شاهی ایران است، منتشر کردند، و حتی منشأ خود را به پادشاهان باستانی پارسی نسبت دادند تا به قهرمانان تورک تبار. اگرچه زبان عربی هنوز در زمینه ی خدا شناسی (الهیات)، داد (حقوق) یا دانش (دانش)به کار می‌رفت و مقامات سلجوقی و انبوه مهاجر های شبانی شان به زبان تورکی صحبت می‌کردند، سلجوقیان زبان پارسی را زبان رسمی و اداری خود انتخاب کردند. همانطور که اعراب شبانی برای مدیریت امپراتوری تازه به دست آمده خود به مهارت های نویسندگان ساسانی روی آورده بودند، ترکان سلجوقی نیز برای همین منظور مدیران بومی پارسی را به خدمت گرفتند. مشهورترین آنها، نظام الملک (متوفی ۱۰۹۲ میلادی)، پیش از این در خراسان به مقامات غزنوی خدمت کرد. هدف او این بود که ساختار دیوان سالارانه ی ساسانیان امپراتوری را که سامانیان و غزنویان به ارث برده بودند، به قلمرو های سلجوقی که آسیای مرکزی، خراسان، فلات ایران، عراق، سوریه-فلسطین و آناتولی را در بر می گرفت، پیوند بزند.

اما جهان شهر پارسی رو به رشد تنها در نتیجه کلان شدن گستره ی حاکمیت خود توسط دولت های قدرت مند پدید نیامد. مهاجرت های ناشی از ناآرامی های سیاسی نیز نقش مهمی ایفا کردند. با شروع حمله چنگیز خان به آسیای میانه در سال ۱۲۱۹ میلادی و ادامه آن برای چندین دهه، تهاجم مغول، هزاران پناهنده پارسی زبان آسیب دیده را از خانه های خود در آسیای میانه، خراسان و فلات ایران بیرون راند. برخی به سمت غرب گریختند، مانند متکلّم و فقیه بهاءالدین ولد که در حدود سال ۱۲۲۰ میلادی با تمام خانواده و اطرافیانش بلخ را ترک کرد. پسرش، صوفی و شاعر نامدار جلال الدین بلخی (متوفی ۱۲۷۳ میلادی)، سرانجام در قونیه، آناتولیا، جایی که پیروانش، فرقه تصوف مولوی را تأسیس کردند، اقامت گزید. در شرق، سلطان نشین دهلی توسط بردگان نظامی تورک در سال ۱۲۰۶ میلادی، درست چند سال پیش از آغاز اولین تهاجمات مغول به غرب آسیا، تأسیس شده بود. همانطور که از خاطرات پیروان شیخ چشتی دهلی، نظام الدین اولیا (متوفی ۱۳۲۵ میلادی) می آموزیم، آن تهاجم ها پناهندگان بی شماری را از آسیای میانه و خراسان به سلطنت دهلی هند سوق داد.

ویرانی بغداد توسط مغول و فروپاشی خلافت عباسی در سال ۱۲۵۸ میلادی نیز آنچه را که سده ها کانون تقوای اسلامی بود در هم شکست. با از بین رفتن خلافت، کانون این تقوا در میان انبوهی از شیخ صوفی های مقتدر مانند مولانا در

آناتولی یا نظام الدین در هند پراکنده شد. و از آنجایی که پارسی زبان غالب تقوای صوفیانه در مناطق بود که بیشترین آسیب را از تهاجم مغول گرفته بود، حجم عظیمی از ادبیات پارسی – رساله ها، نامه ها، مکالمات ضبط شده - با مهاجرانی که از دست مغول ها فرار می‌کردند حرکت کرد. چنین تحرکات جمعیتی، مناطق مرزی پیشینه را به میلان گاه های فرهنگ پارسی، مانند استانبول، ادرنه، و قونیه در غرب تبدیل کرد. دهلی، بیدار، و پاندوآ در جنوب؛ سمرقند، تاشکند و کاشغر در شرق. و کازان در شمال. علاوه بر این، علیرغم ویرانی اولیه ای که فاتحان مغول در غرب آسیا به ارمغان آورده بودند، جانشینان آنها - به ویژه ایل خان ها (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ میلادی) - با گرویدن به اسلام و حمایت فراوان از فرهنگ ایرانی، از الگوی اولیه تورکان پیروی کردند. از جمله گوهرهای معماری مانند گنبد سلطانیه (۱۳۱۲ میلادی) در شمال غربی ایران، یا مورخ رشید الدین (متوفی ۱۳۱۸ میلادی) تبریزی می‌توان به نمونه های آن اشاره کرد.

در نهایت، در گسترش دامنه گستره جهان شهری پارسی، فرآیند ظریف تقلید، یعنی وام گرفتن و جذب اصول زیبا شناسیک، سیاسی یا اخلاقی که در کانون پارسی به تفصیل آمده است، بسیار کار آمد بود. در سده پانزدهم میلادی، نخبگان جاه طلب، صرف نظر از پیشینه مذهبی یا تباری خود، گام هایی برای مشارکت در دنیای بزرگتر و جهان وطنی که به نظر می رسید که فرهنگ پارسی نماینده آن است، بر می‌داشتند. نمونه بارز آن این است که چگونه مفهوم عدالت سلطنتی، یک ارزش اصلی در اندیشه سیاسی پارسی، توسط مردمانی که هرگز تابع دولت پارسی مانند سلجوقیان یا سلطنت دهلی نبوده اند، جذب شد. از سده یازدهم به بعد، با سست شدن اندک اندک توانش خلیفه، نیرومندی سیاسی و مذهبی عملاً تقسیم بندی شدند، به طوری که خلیفه ناتوان از نظر سیاسی، اقتدار دینی را در جنوب غربی آسیا در انحصار خود درآورد و سلطان های خود سالار نیرومندی سیاسی را به دست گرفتند. در اوایل سده دوازدهم میلادی توسط ابن بلخی در فارسنامه خود («کتاب [منطقه] فارس») که به سلطان سلجوقی محمد تپر (۱۸۰۵ تا ۱۸۱۵ میلادی) تقدیم شده است، عملی وی در این اثر جدایی دین و دولت را صریح تحلیل کرد. وقایع نگار در این اثر نوشته است که سلطنت در ایران پیش از اسلام بر اصل عالی عدالت استوار بود و هر پادشاهی در آن عصر به وارث خود این اصل را آموخته بود:

„هیچ پادشاهی بدون ارتش، هیچ ارتشی بدون ثروت، هیچ ثروتی بدون رفاه مادی و هیچ رفاه مادی بدون عدالت وجود ندارد.“

این قصیده و موارد مانند آن نوعا به پادشاهان یا وزیران سلسله ساسانی و یا حتی به اسکندر مقدونی نسبت داده می شد. ادغام اقتصاد، اخلاق، قدرت، و سلطنت در یک ایدئولوژی واحد و منسجم، به همان اندازه مهم است. چیزی که در این اثر قابل توجه است، عدم اشاره به خدا یا دین و دادن جایگاه کیان به داد گری (عدالت) است.

این جهان بینی دنیایی شده (سکولاریزه شده) به موضوعی با اهمیت در جهان شهر پارسی تبدیل شد که تنها با دگرگونی های جزئی توسط بسیاری از نویسندگان سبک «آینه هایی برای شاهزادگان» از ادبیات پند و اندرز درباری، مانند کیکاوس بن اسکندر (متوفی ۱۰۸۵ میلادی)،. نظام الملک (متوفی ۱۰۹۲ میلادی) و ابوحامد غزالی (متوفی ۱۱۱۱ میلادی) تکرار شد. مطمئنا، آرمان داد گری اجتماعی هرگز یک آرمان منحصرا پارسی نبود، زیرا ریشه های عمیقی در کل جهان خاورمیانه داشت. و مخالف دیدگاه های قرآن نبود همانطور که این اصل در خود قرآن یافت می شود. اما با ناتوانی تدریجی خلافت عباسی، اصل داد گری در گفتمان سیاسی و حکمرانی پارسی جایگاه بزرگ تری به خود گرفت. در سلطنت دهلی، سلطان ایلتوتمیش (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۵ میلادی) حتی سکه های مسی با یک کلمه در یک طرف ضرب کرد: „داد„ (عدل، عدالت).

به‌عنوان یک اصل حکومت‌داری صحیح، در واقع، نظریه پردازی پارسی در مورد سیاست گرایش داشت و داد گری را بالاتر از تقوا قرار می داد. ضیاءالدین بارانی (متوفی ۱۳۴۷ میلادی) مورخ و نظریه پرداز برجسته سیاسی سلطنت دهلی اظهار داشت که در حالی که هر کشوری می تواند تحت حاکمیت غیر مسلمان تا زمانی که عادل باشد شکوفا شود، هیچ کشوری که توسط یک مسلمان، اگر ظالم بود، اداره می شود شکوفا نمی شود.

با این حال، آنچه در مورد جهان شهر پارسی قابل توجه است، این است که چگونه آرمان ها و ارزش های آن به آسانی در سرزمین هایی که فراتر از دولت های پارسی مآبی مانند سلجوق ها یا سلاطین دهلی قرار داشتند، منتشر شد. یک ایدیولوژی متمایز که به مفهوم داد گری یا عدالت امتیاز می داد و اقتصاد، اخلاق و سیاست را به هم متصل می کرد، در بخشی از جنوب هند که توسط سلسله کاکاتیا هندو راجاس (۱۰۸۳ تا ۱۳۲۳ میلادی) اداره می شد، نفوذ کرد. در مقطعی در سده دوازدهم یا سیزدهم، شاعر تلوگو، بادنا، که در دربار کاکاتیا می نوشت، این سطور قابل توجه را نوشت:

„به دست آوردن مال: مردم را سعادت بخش. برای سعادت مردم: عدالت وسیله است. ای کرتی نارایانا! می گویند عدالت خزانه پادشاهان است."

این معادله مختصر شباهت غیرقابل انکاری با ابن بلخی، معاصر نزدیک بادنا دارد، به ویژه با توجه به این که ایده داد گری هرگز در اندیشه سیاسی هندوستان کیان نبوده است. در اینجا می توان روند وام گیری داوطلبانه توسط یک درباری هندوستانی را مشاهده کرد که آشکارا در پی سهم گیری در فرهنگ سیاسی است که او آن را شایسته تقلید می دانست.

همین امر در مورد قابل حمل بودن عنوان "سلطان" نیز صادق است. گرچه این واژه ای عربی است، اما نظریه پردازان سیاسی پارسی از سده یازدهم به بعد، به آن مظاهر سلطنت مطلقه پیش از اسلام و به ویژه ایدیولوژی و عرفان امپراتور ساسانی بخشیده بودند. اگرچه پادشاهان سامانی خود را صرفاً امیر (به معنای «فرمانده») می‌نامیدند، نگر پردازان آن عصر قبلاً کار تصاحب آرمان های پارسی پیش از اسلام در مورد سلطنت مطلقه را انجام داده بودند. در سال ۱۰۰۲ میلادی محمود غزنوی اولین کسی بود که خود را سلطان نامید و پس از آن این واژه به طور گسترده توسط حاکمان سراسر جنوب غربی آسیا به کار رفت. اما این اصطلاح منحصرا با اسلام یا هیچ دینی مرتبط نبود. در سده چهاردهم میلادی هند، آنقدر از قومیت یا مذهب جدا شده بود که هر کسی که ادعای قدرت سیاسی نامحدود داشت می‌توانست آن را فرض کند. این امر مسلماً در مورد بنیانگذاران هندو پادشاهی قدرتمند جنوبی ویجایاناگارا (۱۳۴۷ تا ۱۵۶۵ میلادی) صادق بود، جایی که مارپا در سال ۱۳۴۷ میلادی خود را «سلطان در میان پادشاهان هند» (هندو-رایا-سوراتاله) معرفی کرد. در سال ۱۳۵۵ میلادی برادرش خود را به سادگی "سلطان" نامید.

پس از مرگ تیمور جنگ سالار مشهور آسیای میانه (متوفی ۱۴۰۵ میلادی)، که بیشتر خاورمیانه را فتح کرد و آثار خیره کننده آبادگر پارسی را به طور فراوان حمایت کرد، بسیاری از پادشاهان هند از دیدگاه زیبا شناسیک او، از جمله چشم‌انداز ویجایاناگارا، الگوبرداری کردند. در سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم میلادی، "سلطان" ویجایاناگارا یک منطقه جداگانه در داخل دیوارهای پایتخت خود، به اصطلاح "میانگاه سلطنتی" برای اجرای راهپیمایی های عجیب و غریب و جشنواره های عمومی ساخت. کاخ‌ها، سالن‌های تماشاگران، دروازه ها و برج های دیده‌بانی در این بخش از شهر ویژگی های بسیاری را در بر می‌گرفت که با بینش زیبایی شناسی پارسی پیوند دارد: طاق های نوک تیز، طاق های متقاطع، گنبدها، نقش برجسته های گچبری. سالن تماشاگران ۱۰۰ ستونی، به وسعت ۴۰ متر مربع، شباهت زیادی به دربار های سلطنتی ایرانی که در جاهای دیگر در هند و فلات ایران یافت می‌شود، با اولین قدمت آن به تالار صد ستون در تخت جمشید (سده

پنجم قبل از میلاد) می‌رسد. به همین ترتیب، در حالی که تالار تخت رو به شمال ویجایاناگارا در دربار های کلاسیک هندوستان سابقه شناخته شده ای ندارد، پیشینیان بسیاری در دادگاه های ایرانی مانند بیدار، وارنگال، طغلق آباد و سمرقند دارد. همانطور که در متون کلاسیک هندی آمده است، ارگ شهر در مرکز یک الگوی ماندالای متحدالمرکز ظاهر نمی شود. بلکه در یک طرف به نظر می رسد، طرحی که پیشینیان را در ارگ های ایرانی مانند دولت آباد (۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷ میلادی) در مرکز دکن، طغلق آباد (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ میلادی) در نزدیکی دهلی نو، و در شهر بم عصر صفوی ، در جنوب ایران می یابد.

در سال ۱۴۴۲ میلادی، زمانی که سفیر تیمور از هرات با شکوه فراوان پذیرفته شد، دربار ویجایاناگارا با شاهرخ، پسر و جانشین تیمور (۱۴۴۷ تا ۱۴۵۰ میلادی) ارتباط مستقیم برقرار کرد. لباس هایی که در دربار ویجایاناگارا مشاهده کرد، مانند لباس های ابریشمی بلندی که پادشاه و درباریانش می‌پوشیدند، سفیر را تحت تأثیر قرار داد. این پیراهن کش آستین بلند که به طور محلی به آن kabayy ، یک واژه قرضی تلوگو از قبای عربی-پارسی می گویند، برای اولین بار در سده یازدهم و دوازدهم در ایران ظاهر شد، جایی که لباسی مجلل ساخته شده از پارچه های گران قیمت مانند براد بود. بازدیدکنندگان بعدی ویجایاناگارا متوجه شدند – و نقاشی های معاصر آن را تأیید می کنند – که پادشاه و درباریانش همچنین از سرپوش مخروطی شکل بلندی استفاده می‌کردند که در محلی به عنوان kullayi شناخته می‌شود، یک واژه قرضی تلوگو که از معادل پارسی آن مشتق شده است .kulah – در سال ۱۵۲۱ میلادی، کریشنا رایا، پادشاه ویجایاناگارا (متولد ۱۵۰۹ تا ۱۵۲۹ میلادی) یک دروازه شهری با طراحی دقیق را در قلعه رایچر سفارش داد، که در آن او در تابلویی نقش برجسته با یک کولای به تصویر کشیده شده است. قرار دادن این تصویر در برجسته ترین دروازه شهر نشان دهنده تمایل پادشاه برای نشان دادن علنی وابستگی خود به کیهان شهر ایرانی است.

جدای از معماری و پوشاک، طبقه حاکم ویجایاناگارا اصول پارسی حکومت محلی و سازمان نظامی را نیز ادغام کرد. سیستم تخصیص درآمد زمین در ایالت، به نام nayamkara، به مقامات عالی رتبه یا نایاکاها نیاز داشت که وظایف نظامی و جمع آوری مالیات را ترکیب کنند. این مؤسسه که در جنوب هند سابقه نداشت، از اقطاع الگوبرداری شد، یک واحد مشخص از زمین که درآمدهای آن توسط یک مأمور برای نگهداری تعداد معینی از نیروهای تحت امر او جمع‌آوری و استفاده می‌شد. این مؤسسه که در اواخر سده یازدهم توسط غزنویان به شمال هند آورده شد و توسط حاکمان سلطنت دهلی (۱۲۰۶ تا ۱۵۲۶ میلادی) تأسیس شد، به نظر می رسد که توسط حاکمان ویجایاناگارا وام گرفته شده باشد. به طور خلاصه، هیچ یک از ویژگی های ایرانی پادشاهی - معماری سلطنتی، سامان های درآمدی و نظامی آن، عنوان سلطنتی، لباس درباری یا طراحی شهری آن - توسط فاتحان خارجی تحمیل نشده بود. در عوض، به نظر می‌رسد طبقه حاکم دولت از آنچه به عنوان یک سبک معتبر و فرا منطقه‌ای از دولت سازی می‌دانست، تقلید کرده است.

تورکان عثمانی که به عنوان یکی از چندین دولت مستقل برخاسته از تجزیه سلجوقیان در آناتولی در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی به وجود آمدند و تا پایان سده چهاردهم بر تمام آناتولی و بالکان تسلط پیدا کردند، به شدت از فرهنگ پارسی حمایت کردند، به ویژه بین سال‌های ۱۴۲۱ و ۱۴۸۱ میلادی در زمان سلاطین مراد دوم و محمد دوم. با سقوط قسطنطنیه و شکست نهایی اقتدار بیزانس در سال ۱۴۵۳، عثمانی ها به یک امپراتوری وسیع و چندفرهنگی تبدیل شده بودند، به همین منظور از سنت غنی حکومت‌داری و ایدئولوژی امپراتوری پارسی استفاده کردند. برای مثال، کتابچه های راهنما برای انجام مکاتبات دیپلماتیک بر اساس مدل های پارسی بود، در حالی که سلطان محمد دوم («فاتح») شیراز،

تبریز و هرات را به‌عنوان پایتخت های فرهنگی دید. تا سده شانزدهم میلادی ، واژگان پارسی به ترکی عثمانی نفوذ کرده بود، که نشانه ای مطمئن از گسترش فراگیری زبان پارسی از محافل درباری، به ویژه در میان جوامع صوفی مانند نقشبندیه ها در بورسا یا مولوی ها در جنوب غربی آناتولی بود.

اگرچه امپراتوری مغول هند در اوایل سده شانزدهم میلادی توسط تورک های پارسی شده از آسیای مرکزی راه اندازی شد، طبقه حاکم جدید مانند سلجوق ها و عثمانی ها توسط توده‌ای از دامداران و دهقانان تورک زبان به قدرت نرسیدند. در نتیجه، تورکی به تدریج به عنوان یک زبان گفتاری در میان طبقه حاکم سلسله ناپدید شد، در حالی که پارسی با اعتبار بی نظیر خود در طول تاریخ امپراتوری (۱۵۲۶ تا ۱۸۵۸ میلادی) زبان دربار باقی ماند. در واقع، دربار مغول خود را به عنوان اشغال مرکز یک جهان شهری پارسی دید. قانون کلاسیک ادبیات پارسی، آن گونه که ما در سده بیست و یکم می شناسیم، توسط حمایت تیموریان در مراکزی مانند هرات در اواخر سده پانزدهم میلادی، که هم بنیانگذار مغول بابر (۱۵۲۶ تا ۱۵۳۰ میلادی) و هم پسرش همایون (۱۵۳۰ تا ۱۵۴۰ و ۱۵۵۵ تا ۱۵۵۶ میلادی)، در گرگ و میش شکوه و جلال تیموری آن شهر تثبیت و تثبیت شده بود. تیموری ها پس از آغاز کار امپراتوری خود در هند، درست زمانی که خویشاوندان تیموری خود در آسیای مرکزی پایان یافته بودند، گذشته‌ای ادبی پارسی را به ارث بردند که قبلاً منسجم، نظام‌مند و در دسترس بود. زمانی که امپراتور اکبر (۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵میلادی) دستور تدوین فرهنگ لغت عظیمی از ۹۰۰۰ مدخل را صادر کرد که با تثبیت تمام تلاش‌های فرهنگ‌شناسی قبلی، تلاش می‌کرد تا کل زبان پارسی را در بر گیرد. این فرهنگ جهانگیری بود که به این دلیل نام داشت که توسط پسر و جانشین اکبر تکمیل شد.

اکبر در سال ۱۵۸۲ میلادی با هدف ترویج فرهنگ سیاسی که بر روی بسیاری از جوامع زبانی شمال هند طاق می‌افتد، زبان پارسی را به عنوان زبان رسمی کشوری که به زودی به بزرگترین امپراتوری جهان از نظر جمعیت و ثروت تبدیل شد، تبدیل کرد. دیوان سالاری عظیم امپراتوری، در نتیجه کارمندانی که از کاست های سنتی کاتبان هندی مانند کایاستها یا ختری ها استخدام می شدند، به آسانی این زبان را در مدارسی که در سراسر امپراتوری تأسیس شده بودند، یاد گرفتند. همچنین با پاسخگویی به این تقاضا، کتاب‌های لغات روستایی و معتبر (نساب) بود که به منظور تفسیر واژه های پارسی برای هندی زبانان پدیدار شد. تسهیل در این زبان نه‌تنها باعث اشتغال شد، بلکه از زمان برنامه های درسی مدارس، جایگاهی را در دنیای پارسی بزرگ تر به ارمغان آورد. شامل آثار کلاسیک مانند شعر سعدی است. به این ترتیب، جوامع کتاب نویس هندوستانی به هنجارهای پارسی فرهنگ پذیر شدند و نام های قلمی پارسی را برگزیدند و در زیارتگاه های صوفی شرکت کردند. در آن سوی طیف اجتماعی سیاسی، اشراف هندو در سده هفدهم و هجدهم میلادی بنگال به دانش خود از زبان پارسی و حتی به آن وضعیت شسترا - یعنی یک رشته فکری رسمی - و نه فقط رسانه ای برای حساب داران یا دیوان سالار ها به آن اعطا کرد.

جهان شهر پارسی و فرهنگ های بومی محلی

یکی از ویژگی های تعیین کننده جهان شهر پارسی، ظرفیت زبان پارسی نو - یک زبان فرامنطقه‌ای و جهان وطنی با شریعت ادبی غنی - بود تا به عنوان الگویی برای زبان های بومی محلی و منطقه‌ای مانند هنداوی، داکانی، اردو، مالایی، یا گویش های تورکی عمل کند. آنها به نوبه خود سنت های ادبی خود را توسعه دادند. این بی شباهت به رابطه لاتین جهان وطنی به فرانسوی یا اسپانیایی نبود. یا از سانسکریت به جاوه، کانادا، یا تلوگو. چنین زبان هایی «زبان‌های بومی جهان وطنی»

نامیده می‌شوند، زیرا همگی زبان های محلی منطقه‌ای بودند که سنت های ادبی خود را با الگوبرداری از زبانی قدیمی‌تر، معتبر و فرامنطقه‌ای توسعه دادند.

پیش از دستیابی به جایگاه ادبی خود، پارسی نو یک زبان بومی بود که توسط جمعیت های مختلف در سراسر فلات ایران و آسیای میانه صحبت می شد. زمانی که پارسی در شروع سده نهم با استفاده از خط عربی به جایگاه نوشتاری دست یافت و به ویژه در سده بعد که ادبیات خود را بر اساس سنت های ادبی قدیمی تر و جهان وطنی الگوبرداری کرد، این زبان به «زبان بومی جهان وطنی» تبدیل شد: عربی و پارسی میانه. از زبان عربی ساختارهای شعری (از قافیه و متر) و واژگان قابل توجهی را جذب کرد، در حالی که از پارسی میانه برای قهرمانان اساطیری و میراث امپراتوری پارسی پیش از اسلام استفاده می کرد. سنت های فرهنگی یونانی، عرب و هند؛ در حالی که به آینده نگاه می کند، به عنوان الگویی برای فرهنگ سازی مردمان بعدی به سنت های ایرانی حکومت سلطنتی، به ویژه تورک ها و مغول ها بین سده های ۱۱ و۱۴ میلادی عمل می کند. در گذشته ای که قلمرو وسیعی را در بر می گرفت، شاهنامه تقریباً به تنهایی پارسی نو را از زبان محلی منطقه ای که تا حدود سال ۱۰۰۰ میلادی بود، به یک زبان جهان وطنی تبدیل کرد. طرح خاص قافیه و متر آن از این پس ژانر حماسی شعر پارسی را مشخص می کند. برای اینکه معتبر در نظر گرفته شوند، همه حماسه های بعدی باید با آن مطابقت داشته باشند. بنابراین، این حماسه بزرگ به متنی اولیه در قانون ادبیات پارسی تبدیل شد که به سرعت در حال تثبیت می‌شد و زمانی که زبان های منطقه‌ای دیگر به جایگاه ادبی دست یافتند و به زبان های عامیانه جهانی تبدیل شدند، الگویی بود.

اولین اثر ادبی تورکی به خط پارسی مربوط به سده یازدهم در آسیای میانه است، جایی که سلسله قراخانیان تورک (۹۹۹ تا ۱۲۱۱ میلادی) پس از سرنگونی دولت سامانیان در سال ۹۹۹ میلادی به قدرت رسیدند. اگرچه زبان دربار قراخانیان تورکی باقی ماند، اما آنها پارسی را تصاحب کردند و از فرهنگ پارسی سامانیان حمایت می کرد. این شامل Kutadgu Bilig («حکمت شکوه سلطنتی»)، یک شعر تورکی است که در سال ۱۰۶۹ میلادی سروده شد. از نظر ماهیت، این اثر به عنوان الگوی خود از ادبیات توصیه ای پارسی «آینه برای پادشاهان» استفاده کرد. مؤلف آن از نظر شکلی از همان الگوی بیت متقربی استفاده کرده است که فردوسی برای شاهنامه خود که حدود شش دهه پیش از آن سروده بود، استفاده کرده است. و دایره واژگان اثر مملو از برگردانی مستقیم استعاره های پارسی است که بدهی آن را به مدل های پارسی نشان می‌دهد.

ادبیات تورکی از دوره حکومت سلجوقیان در آناتولی (۱۰۷۵ تا ۱۳۰۸ میلادی) باقی نمانده است، و در اوایل سده سیزدهم میلادی حملات مغول، پناهندگان پارسی زبان را به آناتولی سوق داد، که تنها مراکز موجود تولید ادبیات پارسی آن منطقه را تثبیت کرد. ادبیات تورکی بدون حمایت درباری در سده های ۱۳ و ۱۴ میلادی در آناتولی ظاهر شد. در سده پانزدهم میلادی، دربار عثمانی از تولید ادبیات تورکی حمایت کرد، هرچند که از نمونه های اولیه عربی و پارسی الگو برداری شده بود. در اوایل سده شانزدهم میلادی، فرمانروایان تورک در سراسر جهان شهر پارسی، آثار اصلی و مهمی را به زبان مادری خود می‌نوشتند. این افراد کمتر از اسماعیل صفوی (۱۵۰۱ تا ۱۵۲۴ میلادی) و ظهیر الدین بابر (۱۵۲۶ تا ۱۵۳۰ میلادی)، بنیانگذاران امپراتوری صفویه و مغول تیموری، و شیبانی خان (متوفی ۱۰۱۰ میلادی) رهبر اوزبیک که خانات بخارا را تأسیس کرد. در این زمان شعر ترکی عثمانی نیز خود را به وجود آورده بود، بدون تقلید برده وار از الگوهای پارسی. هنگامی که ارتش عثمانی اسماعیل صفوی را شکست داد و تبریز را در سال ۱۵۱۴ میلادی تصرف کرد، بسیاری از باسوادان پارسی

به استانبول آمدند، جایی که ادبیات پارسی بازگشت کوتاهی در محافل درباری داشت. اما از دهه. ۱۵۳۰ میلادی، ترکیه برتری خود را دوباره به دست آورد. صدراعظم عثمانی نیز مسیر مشابهی را تجربه کرد. در حالی که عثمانی های اولیه از ترکی در کنار پارسی و حتی عربی در دیوان سالاری خود استفاده می‌کردند، پس از آن که تورکی اواسط سده پانزدهم میلادی به رسانه رسمی امپراتوری تبدیل شد، اگرچه آن نیز واژگان پارسی قابل توجهی را حفظ کرد..

در هندوستان، شکل اولیه ادبیات هندی در جغرافیای سطح گنگا شرقی در سده چهاردهم میلادی در قالب یک سبک عاشقانه محبوب ظاهر شد، به عنوان پرماخیان. این اشعار که به خط عربی توسط صوفیان هندی الاصل سروده شده اند، توسط مقامات استانی دهلی یا جانپور، یا شورشیان افغان مخالف آن ایالت ها حمایت می شوند. به عنوان یک منطقه سیال فرهنگی که از نظر سیاسی تکه تکه و چند زبانه بود، شمال هندوستان بین اواخر سده ۱۴ و اوایل سده ۱۶ میلادی شاهد اختراع نه تنها گفتمان های جدید، بلکه شاهد جوامع جدیدی بود که توسط آن گفتمان ها ایجاد شد. در این زمان اصطلاح «هندی» به هر یک از زبان های بومی محلی در هندوستان، بر خلاف زبان پارسی، اطلاق می‌شد. با لا وجود این، پرماخیان الگو های شعر پارسی را از نظر شیوه های مذهبی و شعری محلی دوباره تصور کردند، و شخصیت های هندوستانی را در داستان هایی خلق کردند که در چارچوب جست و جوی صوفیان برای امر الهی بود. به عنوان مثال، مولانا داوود، تورک پارسی زبان با اصل و نسب آسیای میانه که مشتاق شعر هندی نیز بود، کتاب Candayan ۱۳۷۹ میلادی خود را برای افرادی که قبلاً از عاشقانه های پارسی نظامی گنجوی لذت برده بودند، سروده است. برای باز تعریف زبان محلی و سنت های ادبی آن با ترجمه نظریه پارسی-عربی عشق (عشق) به مفهوم هندوی شرقی پرما راسا (عشق ناب). به این ترتیب، پیشماخیان قانون شعر هند را دگرگون کردند، حتی در حالی که طبقه حاکمی که از آنها حمایت می کرد، توسط فرهنگ هندی دگرگون می شد. برای اعضای آن طبقه، هنداوی پسر عموی روستایی فقیر پارسی نبود. برعکس، آدیتیا بهل می نویسد، پیشماخیان هندوی „به طور کامل بخشی از وسایل ذهنی اشراف مرد سلطنتی بودند، درست به همان اندازه که آثار قدیمی سعدی یا فردوسی بخشی از قوانین فرهنگی و ادبی آنها بود.“

در شبه جزیره هند، زبان دیگری، داکانی، به جایگاه ادبی دست یافت، حتی در حالی که در شمال، دربار مغول تیموری عمیقاً در حمایت از تمدن پارسی سرمایه گذاری کرد. از آنجایی که پیش از انتقال مهاجران به جنوب در سده چهاردهم میلادی در شمال هندوستان سرچشمه می گرفت، داکانی بر اساس لهجه های پنجابی بود. با این حال، هنگامی که در فلات دکن ریشه گرفت، به عنوان اصطلاح گفتاری و ادبی مسلمانان دکنی تکامل یافت. در سده شانزدهم و هفدهم میلادی، ادبیات داکانی از حمایت سلاطین فلات برخوردار بود، به ویژه به این دلیل که این کار آنها را قادر می‌سازد تا فاصله‌ای سیاسی از امپراتوری مغول، دشمنان قدرتمند شان در شمال، بیان کنند. و از آنجا که در سراسر فلات صحبت و خوانده می شد، داکانی به عنوان یک زبان بومی فرامنطقه ای توصیف شده است که از نظر مفهومی بالاتر از سه زبان محلی دکن (مراتی، کانادا، تلوگو) اما در زیر زبان پارسی واقعاً جهان وطنی قرار دارد. رابطه ای متخلخل بین دکانی و پارسی که اکثر مسلمانان دکنی حداقل دانش خواندن در مورد آن داشتند. بین سده های چهاردهم و هفدهم میلادی، دادگاه های سلاطین دکن مشتاقانه از ادبیات داکانی حمایت می‌کردند، در حالی که ادبای پارسی و دکانی هر دو در میان مخاطبان درباری برجسته بودند..

همانطور که سوبا دیال تحلیل می کند، رابطه پارسی و داکانی را می توان در «اشعار پیروزی» داکانی (فتح نما) سده هفدهم میلادی، یک ژانر معتبر ادبیات پارسی مشاهده کرد. چنین اشعاری در دهه ۱۶۴۰ میلادی توسط شاعران دوزبانه دکنی

سروده شد که با ارتش های سلطنت بیجاپور همراهی می کردند که آنها به سمت جنوب علیه روسای هندو پیش می رفتند. یکی از این شعرها، فتح نما پی ایکری («شعر پیروزی ایکری») اثر میرزا مقیم، با سخنان فرمانده بیجاپور به زبان دکانی آغاز می‌شود و به دشمنش که به عنوان فردی بی فرهنگ توصیف می‌شود، توهین های رکیک می‌فرستد. اما هنگامی که فرمانده شکست می خورد، همان فرمانده در حالی که دشمن سابق خود را در یک مراسم رسمی تسلیم پذیرایی می کند، کاملاً به پارسی پاک صحبت می کند. بنابراین، این مبادله، کاربرد متنی دکانی صمیمی و آشنا را، در تقابل با پارسی دور اما رسمی، آشکار می کند. با این حال، مانند هندی شرقی، دکانی به هیچ وجه به عنوان «فرست تر» از پارسی جهان وطنی تعبیر نشد. برعکس، مقیم شاعر با جابجایی بین این دو زبان توانست آن دسته از مهاجران ایرانی را در دربار بیجاپور که فقط به پارسی صحبت می‌کردند، از صحنه ببرد.

در همین حال، در شمال هندوستان، زبان پارسی از سده ۱۶ تا ۱۸ میلادی موقعیت برتری خواهانه ی خود را حفظ کرد. خاری بولی، لهجه هندویی که در پایتخت امپراتوری مغول تیموری در دهلی صحبت می شود، تا اوایل سده هجدهم به طور گسترده به عنوان یک رسانه ادبی پرورش داده نشد، زمانی که عوامل متعددی با هم ترکیب شدند تا آن گویش را که بعداً به نام اردو شناخته شد، به یک رسانه ادبی جدید ارتقا داد. یکی از عوامل ورود شاعری به ویژه تأثیر گذار به نام محمد ولی (۱۷۹۸ میلادی) از دکن به دهلی بود که نشان داد شکل نوشتاری خاری بولی معروف به رختا قادر به شعر عالی است، همانطور که قبلاً در زبان داکانی به دست آمده بود. . یکی از شاعران اردو به نام میر تقی میر (۱۷۲۳ تا ۱۸۱۰ میلادی)، ژانر جدید را صرفاً به عنوان «شعر به سبک پارسی به زبان... دهلی» توصیف کرد. شعر در پیچیدگی تصویرسازی، پیچیدگی و انتزاع استعاره، که به نوبه خود حس جدیدی از شاعرانگی را در میان ادبای دهلی القا کرد.

خلیج بنگال و دو طرف آن یک منطقه دریایی را تشکیل می دادند که در آن متون پارسی یا تحت تأثیر پارسی حداقل از سده چهاردهم میلادی به بعد آزادانه در گردش بودند. در سده چهاردهم میلادی، شاعر بزرگ شیرازی، حافظ (متوفی ۱۳۰۹ میلادی) چنین می‌نویسد: „تمام توتی های هند از این شیرینی پارسی که به بنگال می‌رود، شیرین زبان می‌شوند.″ در حالی که این بیت به استقبال شعر پارسی - به ویژه شعر حافظ - در دربار سلطان بنگال (۱۳۴۲ تا ۱۵۷۵ میلادی) اشاره می‌کند، آن حاکمان نه از ادبیات پارسی حمایت می‌کردند و نه صدارت پارسی را حفظ می‌کردند. با این وجود، بیت حافظ به وضوح به گنجاندن بنگال در جهان شهر پارسی، دست‌کم در تصور شیراز سده چهاردهم میلادی، اشاره می‌کند. نفوذ قابل توجهی از فرهنگ پارسی در بنگال باید منتظر ترجمه ادبیات کلاسیک پارسی، به ویژه ادبیات عاشقانه بود. زبان بنگالی این امر عمدتاً در گوشه جنوب شرقی دلتا رخ داد که تا سمت شرقی خلیج، ساحل آراکان امتداد داشت. در آنجا، پادشاهان بودایی، که به دنبال ادغام خود با جهان گسترده تر پارسی بودند، القاب سلطنتی پارسی را برگزیدند و سکه هایی منتشر کردند که با خط پارسی-عربی مهر شده بودند. تعدادی از باسوادان بنگالی که توسط دربار آراکانی حمایت می شدند، بیشتر خود را به آن جهان مرتبط کردند. مهمترین آنها، آلائول (متوفی ۱۶۷۳ میلادی)، از جنوب بنگال توسط دزدان دریایی پرتغالی دستگیر شده بود و به پایتخت آراکان، مراوک یو برده شده بود، جایی که او حامیانی پیدا کرد که از پروژه های ادبی او حمایت می کردند. اینها شامل ترجمه بنگالی از آثار کلاسیک پارسی مانند هفت پیکار نظامی گنجوی ("هفت پرتره") و سیکندر نما ("کتاب اسکندر") و همچنین برخی از پیشماخیان هندویی است که قبلاً احساسات شعری و موضوعی پارسی را جذب کرده بودند. تیبو د هوبرت استدلال می‌کند که پس از آلائول، پارسی عمیقاً فراتر از زمینه های

درباری در جامعه بنگالی نفوذ کرد و در برخی از مناطق دلتا، پارسی در نهایت نقش سانسکریت را بازی کرد و به رسانه پیش فرض برای دسترسی به سواد تبدیل شد.

انتشار یک داستان عاشقانه پارسی دیگر، سیف الملوک، نشان می‌دهد که چگونه شبکه های ادبی در سراسر جهان شهر پارسی می‌توانند یک جهان فرهنگی مشترک را به هم بپیوندند. به‌عنوان یک رمان عاشقانه پارسی، احتمالاً در سده سیزدهم میلادی گجرات، نسخه‌ای از این داستان به ترکی چغاتایی در دربار اوزبکستان بخارا در دهه ۱۵۳۰ میلادی سروده شد. در سال ۱۶۲۴ میلادی سلطان گلکوندا از نسخه داکانی این داستان حمایت کرد. و از آن پادشاهی، که قلمرو آن به سواحل شرقی هند می‌رسید، داستان از خلیج بنگال تا آراکان پخش شد، جایی که آلائول نسخه بنگالی را تنها چند دهه پس از ظهور نسخه داکانی آن نوشت. مأموریت شاه ایرانی در دربار سیام، در حین کشتیرانی در امتداد ساحل سوماترا، به همان جایی که فکر می کرد قهرمان داستان معشوق خود را پیدا کرده است، اشاره کرد. این حادثه نه تنها شواهد قابل توجهی ارائه می دهد که قهرمان شعر، سیف، چقدر واضح است. الملوک، ساکن تخیل دربار صفوی ایران، و همچنین گنجاندن سوماترای دور در نقشه‌برداری آن دربار از جهان پارسی بود. به نظر می‌رسد که جهان شهر پارسی به همان اندازه که پدیده‌ای ذهنی بود که در تخیل جمعی مردم ساکن بود، به همان اندازه که منطقه‌ای عینی و قابل نقشه برداری بود که در آن متون از دستی به دست دیگر، دادگاه به دادگاه دیگر یا لژی به مسکن دیگر در گردش بود.

سیف الملوک تنها متن پارسی نبود که در اوایل آسیای جنوب شرقی مدرن دست به دست شد. چندین نسخه مالایی از چرخه اسکندر نیز که در این منطقه ساخته شده بودند، همینطور بود. تأثیر آنها در القاب سلطنتی که دو سلطان آچه به خود داده‌اند پیشنهاد می‌شود: اسکندر مودا (۱۶۰۷ تا ۱۶۳۶ میلادی) و دامادش اسکندر ثانی (۱۶۳۶ تا ۱۶۴۱ میلادی). «آینه ای برای پادشاهان»)، تاج السلاطین («تاج پادشاهان»)، در حدود سال ۱۶۰۳ میلادی در آچه برای حاکمان سلطنت آچه به زبان مالایی ترجمه شد. این اثر که از برخی الگو های ادبی پارسی گرفته شده و از محبوبیت گسترده‌ای در میان نخبگان مالایی و مردم عادی از سده هفدهم میلادی برخوردار است، انوشیروان امپراتور ساسانی را ستایش می کند و در عین حال نقش مناسب وزیران، عدالت سلطنتی، و اقتدار مقدس پادشاهان را - که همگی نوعا همگی هستند - توضیح می‌دهد. در اواسط سده هفدهم میلادی، اثر مشابهی به نام بوستان السالاتین ("باغ پادشاهان")، متن مالاییایی که در آچه توسط یک مهاجر هندی الاصل، توسط نورالدین رانیری (متوفی ۱۶۵۸ میلادی) نوشته شده بود، که همچنین انوشیروان را می ستاید و به عدالت سلطنتی می پردازد، ظاهر شد. اگرچه تصرف بندر راهبردی مالاکا توسط پرتغالی ها در سال ۱۵۱۱ میلادی شبکه های اولیه یحر هند را به طور جدی مختل کرد، ایده های پارسی حاکمیت تا آن زمان به طور کامل در آسیای دریایی جنوب شرقی بومی شده بود.

اگرچه تعداد وام واژه های پارسی در زبان مالایی تنها به یک دهم سهم کلمات عربی می‌رسد، اما واژه های مورد بحث هم شدت و هم ماهیت تأثیر جهان پارسی را بر دریای جنوب شرقی آسیا - به ویژه در حوزه کشتیرانی، بازرگانی و سیاست نشان می‌دهند. کلمات مالایی مربوط به کشتیرانی عبارتند از: "ناخدای کشتی" (نخدا)، "ملوان" (کلاسی > خالشی)، "رئیس بندر" (شهبندر) و "بندر" (بندر). آنهایی که به تجارت مربوط می شوند عبارتند از «بازار» (پسار > بازار)، «تاجر» (سوداگر) و «گندم» (گندم). و آنهایی که به اقتدار یا حکومت سیاسی مربوط می شوند عبارتند از: «تخت» (تهتا > تخت)، «حاکم» (شاه)، «کاخ» (ایستانا > آستان)، «مقام عالی» (دیوان > دیوان)، «طبل سلطنتی» (نوبت). > نوبت)، و «کاتب» (کارکن).

فروپاشی جهان شهر پارسی

نشیب جهان شهر پارسی مرتبط به نفوذ استعمار اروپایی در بیشتر جا های خاورمیانه و جنوب آسیا و به دنبال آن افزایش جنبش های ملی گرایانه در همه جا است. نفوذ اروپایی دادگاه های بومی را که در آن ادبیات پارسی مورد حمایت قرار می‌گرفت، سرنگون کرد و شبکه های جا افتاده ی را که نوشته های پارسی در آن پخش می‌شد، آشفته کرد. پاد اندیشی با استعمار اروپایی، به نوبه خود، بذر ایدیولوژی های ملت باورانه قدرتمندی را کاشت که توسط مفهوم اروپایی «یک زبان، یک مردم، یک دولت» هدایت می شد. حاکمان قاجاریه ایران (۱۷۸۹ تا ۱۹۲۴ میلادی) و به ویژه دو پادشاه پهلوی (۱۹۲۵ تا ۱۹۷۹ میلادی)، زبان پارسی و قانون وسیع ادبی آن را برای دولت مدرن کشور ایران اختصاص دادند. به ویژه، شاعر حماسی فردوسی (متوفی ۱۰۲۰ میلادی) به شکلی نابهنگام به عنوان یک شخصیت اولیه ملت گرا تجسم شد. بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۴ میلادی رضا شاه پهلوی (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ میلادی) از ساخت آرامگاه باشکوهی برای مقبره فردوسی در طوس (نزدیک مشهد) حمایت کرد که مستقیماً از کوروش کبیر در نزدیکی تخت جمشید الگوبرداری شده بود. آرام‌گاه فردوسی امروزه به عنوان زیارت‌گاه ملی، ایران سده چهارم پیش از میلاد، خراسان سده یازدهم و دولت-ملت مدرن کشور ایران را با هم ترکیب می‌کند. صرف نظر از اینکه آنها واقعاً در کجا زندگی می کردند، مشارکت کنندگان اصلی کانون پارسی - به عنوان مثال، سنایی از شرق افغانستان امروزی، رودکی از ازبکستان امروزی، و جلال الدین رومی از آناتولی - به همین ترتیب با پروژه ملت باوری در کشور ایران امروزه یک‌پارچه شدند.

همین گونه، در دهه ۱۹۲۰ میلادی، برزن های که زمانی با آفریدن فرهنگ پارسی فراتر از ایران مدرن پیوست داشتند، برنامه های ملی گرایانه و زبان های بومی خود را پیش بردند. جمهوری ترکیه خط عربی را با خط لاتین جایگزین کرد و به عنوان زبان ملی خود گویش ساده شده ترکی آناتولی را که از واژگان عربی و پارسی پاک شده بود، ساخت. در آسیای میانه و قفقاز، دولت اتحاد شوروی خط عربی را با خط سیریلیک جایگزین کرد و زبان تورکی هر جمهوری را به وضعیت "ملی" رساند. در اواسط سده بیستم، زبان های محلی منطقه‌ای در آسیای جنوبی مانند اردو یا هندی به طور مشابه به وضعیت „ملی" یا حداقل „رسمی" ارتقا یافتند، در حالی که زبان های جهان وطنی مانند پارسی یا سانسکریت که به طور گسترده در منطقه صحبت نمی‌شوند، هرگز نتوانستند به آن دست یابند.

در دنیای پسااستعماری که سرشار از احساسات ملت گرایانه و پر از مرزهای ملی بود، جای چندانی برای شکوفایی زبان فرامنطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند پارسی در فراسوی مرزهای ملی کشور ایران امروز وجود نداشت - به جز بخش هایی از افغانستان و جمهوری تاجیکستان در آسیای میانه.

بحث در محور ادبیات علمی

مارشال هاجسون (Marshal Hodgson) در بررسی برجسته خود در سال ۱۹۷۴ میلادی با عنوان «مخاطره اسلام»، ترکیب واژه „پارسی مآبی" (Persianate) را ابداع و پیشنهاد کرد، و با اشاره به زبان های محلی فرهنگ های عالی نوشت که آن ها „به طور کامل یا تا بخشی برای الهام ادبیات اصلی خود از زبان پارسی وابسته بودند. ما همه این سنت های فرهنگی را که به زبان پارسی حمل می‌شوند یا منعکس کننده الهامات پارسی هستند، «پارسی مآبی» می‌نامیم."

این بحث مختصر توضیح می‌دهد که چرا گستره سرزمینی جهان شهر پارسی بسیار کلان تر از قلمرویی است که در آن زبان پارسی به عنوان زبان اول صحبت می‌شده است. اما هاجسون در مورد این مشاهدات به اندازه ی کافی توضیح نداد، بنا بر این پندار برای دهه ها جلب توجه نکرد.

در سال ۱۹۹۹ میلادی، برت فراگنر (Bert Fragner) پندار یک سپهر تعریف شده توسط „پارسی به عنوان یک زبان گفتاری" را مطرح کرد. او در این پندار بین مناطقی که در آن پارسی زبان اول بود و مناطقی که پارسی زبان دوم بود، تفکیک کرد. این تمایز امکان نظریه پردازی در باره ی منطقه وسیعی را فراهم کرد که در آن زبان پارسی به‌عنوان یک زبان پیوندی فرامنطقه‌ای عمل می‌کرد.

یک پیشرفت نهادی در سال ۲۰۰۸ میلادی آمد، زمانی که سعید امیر ارجمند مجله مطالعات پارسی مآبی (The Journal of Persianate Studies) را راه اندازی کرد، مجله که ارگان انجمن مطالعات پارسی مآبی شد. این انجمن دوازده سال پیش تأسیس شد، و بستری اصلی برای بحث در مورد همه موضوعات مربوط به جهان شهر پارسی است.

در سال ۲۰۱۲ میلادی، برایان اسپونر و ویلیام هاناوی (William Hanaway ،Brian Spooner) کتاب نوشتند با عنوان: „فهم در جهان پارسی مآبی: نوشتن و نظم اجتماعی". روی کرد آن ها برخلاف موضع فراگنر، بر محوریت زبان „پارسی به عنوان یک زبان گفتاری" نبود، بلکه به عنوان یک „فناوری نوشتاری" تأکید کرد. برای آنها، پارسی نوشتاری - چه قدیم، چه میانه و چه جدید – مهارت های عملی را پرورش می‌داد که طی چندین هزار سال، لایه پا برجا از کاتبان را ایجاد کرده بود که مأموریت اصلی آنها دیوان سالاری بود. بنابر این، ویراستاران کتاب به‌جای تاکید زیبایی زبان پارسی، بر مهارت سر رشته داران این زبان تمرکز کردند که در سرتاسر اوراسیا Eurasia، از آسیای شرقی مغولی گرفته تا بالکان عثمانی، کارمندی را در صدارت های عظمی و دادگاه های عالی به عهده داشتند.

تا سال ۲۰۱۴ میلادی شماری از بررسی های علمی جدی در مورد „پارسی مآبی" حضور کردند، این باعث شد که عباس امانت و آصف اشرف „کنفرانس درباره جهان پارسی مآبی" در دانشگاه ییل ایالات متحده ترتیب دهند. نتایج این نشست بعداً در کتاب با عنوان The Persianate World: Rethinking a Shared Sphere منتشر شد. برگزار کنندگان این نشست به دنبال بررسی ابعاد مطالعات «پارسی مآبی» به‌عنوان یک رشته دانشگاهی بودند و اینکه آیا «پارسی مآبی» به‌عنوان یک چارچوب مفهومی می‌تواند فراتر از زبان و ادبیات گسترش یابد و فرهنگ های اقتصادی، سیاسی و مادی را هم در بر بگیرد.

در همین حال، در مسیری کاملاً مجزا، شلدون پولاک (Sheldon Pollock) در سال ۱۹۹۸ میلادی ایده «جهان شهر» را مطرح کرد و بین زبان های ادبی فرامنطقه‌ای و زبان های محلی منطقه‌ای تمایز قائل شد. بنیاد زبان های ادبی فرامنطقه‌ای، که شامل سانسکریت، پارسی، یونانی یا لاتین می‌شد، نه در مکان، یا گروه اتنیکی یا مذهب پیوسته آن ها، بلکه در زیبایی شناسی شان نهفته است، یعنی در „توانایی واقعی‌تر کردن واقعیت ها - پیچیده تر و زیباتر - توسط اصطلاح ها و سبک ادبی [آنها]". در مقابل آن، زبان های بومی منطقه‌ای بودند و سفر نمی‌کردند. با این حال، پولاک استدلال کرد، آنها ممکن است خود را در برابر چیزی کلان تر تعریف کنند - یک رسانه ادبی جهان وطنی که دارای سنت ادبی غنی است - و در نقطه ای خاص پیشگام امکانات ادبی خود باشند. آنها که در سایه چنین سنت ادبی فرامنطقه‌ای زندگی می‌کردند، اصطلاحات، موضوع و زیبایی شناسی زبان جهان وطنی را جذب کردند و از این طریق خود تبدیل به یک «زبان

بومی جهان وطنی» شدند. از نظر پولاک، از آنجایی که ادبیات و جوامع متقابلاً سازنده هستند، ادبیات „جوامع متنی-اجتماعی خاصی را می‌پردازد و گاهی اوقات به وجود می‌آورند“. چون در باره ی تفاوت و رابطه بین زبان های ادبی فرامنطقه‌ای و زبان های محلی منطقه‌ای اندیشده شده بود، انتقال این الگو از سانسکریت به پارسی آسان بود.

دلیل اینکه پارسی مآبی و جهان شهر پارسی در اوایل سده بیست و یکم به چنین پندار های پر بار تبدیل شدند، حداقل تا حدی به سیاست سده پسین مربوط می‌شود. پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی ایران، جمهوری اسلامی محدودیت های شدیدی را برای دانش‌گاهیان غربی که مایل به انجام پژوهش در ایران بودند، اعمال کرد. اما چنین موانعی سد کار آنها در مناطقی نشد که قبلاً در جهان شهر پارسی ادغام شده بودند. این امر باعث شد که توجه نسلی از دانش‌گاهیان پس از سال ۱۹۷۹ میلادی به دنیای جغرافیایی بزرگ تری که زبان پارسی زمانی در آن نیروی حیاتی بود، متمرکز شود. تصادفی نیست که جلسات منظم انجمن مطالعه جوامع ایرانی در دوشنبه (تاجیکستان) در سال ۲۰۰۲ میلادی، ایروان (ارمنستان) در سال ۲۰۰۴ میلادی، تفلیس (گرجستان) در سال ۲۰۰۷ میلادی، لاهور (پاکستان) در سال ۲۰۰۹ میلادی، حیدرآباد برگزار شد. (هند) در سال ۲۰۱۲ میلادی، سارایوو (بوسنی و هرزگوین) در سال ۲۰۱۳ میلادی، و استانبول (ترکیه) در سال ۲۰۱۵ میلادی تنها در اواخر سده بیستم و در اوایل سده بیست و یکم بود، زمانی که پژوهشگران دیگر تمایلی به نگاه کردن به ادبیات پارسی نداشتند. پدیده ای منحصرا ایرانی، که دنیای پارسی و جهان شهر پارسی ارز گسترده ای پیدا کردند. چنین „ملی زدایی“ زبان پارسی در سال ۲۰۱۹ میلادی در یک جلد ویرایش شده توسط نیل گرین با عنوان «جهان پارسی مآبی: مرزهای یک زبان پیوندی اوراسیا» منعکس شد که فصل های آن حوزه عثمانی، بنگال، چین مینگ، چین چینگ، آسیای داخلی، پنجاب، روسیه، ترکستان، هند مستعمره، خیوه و داغستان دارد و هیچ فصلی منحصراً به ایران اختصاص ندارد.

بنابر این، تعجب آور نیست که اصطلاح "Persianate"، اگرچه در سال ۱۹۷۴ میلادی ابداع شد، تا چندین دهه پس از انقلاب ۱۹۷۹ میلادی ایران مطرح نشد.

اوایل سده بیست و یکم شاهد نسل جدیدی از دانشمندان بود که نه در ایران کار کرده بودند و نه غرق در احساسات ملت گرایانه بودند که زبان و ادبیات پارسی را عمدتاً با یک ملت پیوند می داد. این به نوبه خود فضایی را ایجاد کرد که در آن مطالعه جهان شهر پارسی می‌تواند شکوفا شود.

Further Reading

Alam, Muzaffar. The Languages of Political Islam: India 1200–1800. Chicago: University of Chicago Press, 2004.

Amanat, Abbas, and Assef Ashraf, eds. The Persianate World: Rethinking a Shared Sphere. Leiden, The Netherlands: Brill, 2019.

Arjomand, Amir Said. “From the Editor: Defining Persianate Studies.” Journal of Persianate Studies 1 (2008): 1–4.

Arjomand, Amir Said. “The Salience of Political Ethic in the Spread of Persianate Islam.” Journal of Persianate Studies 1 (2008): 5–29.

Behl, Aditya. Love’s Subtle Magic: An Indian Islamic Literary Tradition, 1379–1545, edited by Wendy Doniger. New York: Oxford University Press, 2012.

Bellenoit, Hayden. “Between Qanungos and Clerks: the Cultural and Service Worlds of Hindustan’s Pensmen, c. 1750–1850.” Modern Asian Studies 48, no. 4 (2014): 872–910.

Chatterjee, Kumkum. “Scribal Elites in Sultanate and Mughal Bengal.” Indian Economic and Social History Review 47, no. 4 (2010): 445–472.

Cornwall, Owen. “Alexander and the Persian Cosmopolis, 1000–1500.” PhD dissertation, Columbia University, 2016.

Darling, Linda. A History of Social Justice and Political Power in the Middle East: The Circle of Justice from Mesopotamia to Globalization. New York: Routledge, 2013.

Dayal, Subah. “‘Vernacular Conquest’: A Persian Patron and His Image in the Seventeenth Century Deccan.” Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East 37, no. 3 (2017): 549–569.

Eaton, Richard M. India in the Persianate Age, 1000–1765. Oakland: University of California Press, 2019.

Faruqi, Shamsur Rahman. “A Long History of Urdu Literature Culture, Part I.” In Literary Cultures in History: Reconstructions from South Asia, edited by Sheldon Pollock, 805–863. Berkeley: University of California Press, 2003.

Green, Nile, ed. The Persianate World; the Frontiers of a Eurasian Lingua Franca. Berkeley: University of California Press, 2019.

Hakala, Walter N. Negotiating Languages: Urdu, Hindi, and the Definition of Modern South Asia. New York: Columbia University Press, 2016.

Keshavmurthy, Prashant. Persian Authorship and Canonicity in Late Mughal Delhi: Building an Ark. London: Routledge, 2016.

Kia, Mana. Persianate Selves: Memoires of Place and Origin before Nationalism. Stanford, CA: Stanford University Press, 2020.

Lambton, Ann K. S. "Justice in the Medieval Persian Theory of Kingship." Studia Islamica 17 (1962): 91–119.

Orsini, Francesca. The Hindi Public Sphere, 1920–40: Language and Literature in the Age of Nationalism. New Delhi: Oxford University Press, 2009.

Orsini, Francesca, ed. Before the Divide: Hindi and Urdu Literary Culture. Hyderabad, India: Orient Blackswan, 2010.

Pollock, Sheldon. "The Cosmopolitan Vernacular." Journal of Asian Studies 57, no. 1 (Feb. 1998): 6–37.

Sharma, Sunil. Mughal Arcadia: Persian Literature in an Indian Court. Cambridge, MA: Harvard University Press, 2017.

Spooner, Brian, and William L. Hanaway, eds. Literacy in the Persianate World: Writing and the Social Order. Philadelphia: University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, 2012.

Subrahmanyam, Sanjay. "Persianization and Mercantalism: Two Themes in Bay of Bengal History, 1400–1700." In Commerce and Culture in the Bay of Bengal, 1500–1800, edited by Denys Lombard and Om Prakash, 47–85. New Delhi: Manohar, 1999.

Notes

منبع

1. Said Amir Arjomand, "Persianate Political Thought and Islam," Journal of Persianate Studies 12, no. 1 (2019): 169.

2. See John R. Perry, "New Persian: Expansion, Standardization, and Inclusivity," in Literacy in the Persianate World: Writing and the Social Order, ed. Brian Spooner and William L. Hanaway (Philadelphia: University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, 2012), 82–83.

3. Brian Spooner, "The Persianate Millennium," in The Persianate World: The Frontiers of a Eurasian Lingua Franca, ed. Nile Green (Berkeley: University of California Press, 2019), 302.

4. Spooner, The Persianate World, 306–309.

5. Edward G. Browne, A Literary History of Persia (Cambridge: Cambridge University Press, 1969), I: 340–341.
6. clifford Edmund Bosworth, The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran, 994–1040 (New Delhi: Munshiram Manoharlal, 1992), 131.
7. Browne, Literary History, II: 145–146.
8. Owen Cornwall, "Alexander and the Persian Cosmopolis, 1000–1500" (PhD dissertation, Columbia University, 2016), 11.
9. Cornwall, "Alexander and the Persian Cosmopolis, 1000–1500", 64–67.
10. Bruce B. Lawrence, trans., Morals for the Heart: Conversations of Shaykh Nizam ad-din Awliya, Recorded by Amir Hasan Sijzi (New York: Paulist Press, 1992), 99, 101, 142, 165, 216.
11. Ann K. S. Lambton, "Quis custodiet custodes: Some Reflections on the Persian Theory of Government," Studia Islamica 5 (1956): 125–148.
12. Ann K. S. Lambton, "Justice in the Medieval Persian Theory of Kingship," Studia Islamica 17 (1962): 100.
13. Lambton, "Justice in the Medieval Persian Theory of Kingship," 101–107.
14. For a broader discussion, see Linda Darling, A History of Social Justice and Political Power in the Middle East: The Circle of Justice from Mesopotamia to Globalization (New York: Routledge, 2013).
15. "We sent Our Messengers with the clear signs, and We sent down with them the Book and the Balance (i.e., scales) so that men might uphold justice." Qur'an 57:25.
16. Stan Goron and Jagdish P. Goenka, The Coins of the Indian Sultanates (New Delhi: Munshiram Manoharlal, 2001), 23–24.
17. Khaliq Ahmad Nizami, Royalty in Medieval India (New Delhi: Munshiram Manoharlal, 1997), xi.
18. Quoted from the Telugu Niti of Baddena, cited in Phillip B. Wagoner, Tidings of the King: A Translation and Ethnohistorical Analysis of the Rayavacakamu (Honolulu: University of Hawaii Press, 1993), 95.
19. The word for "justice" used by Baddena is nyayam, a Sanskrit term usually used in the sense of "logic," "reason," or "principle." It also carries the sense of "justice" in dharma-shastra literature where court cases and lawsuits are discussed. But this seems to be a secondary, more specialized meaning. Until Baddena, the term was never elevated to the status of the fundamental principle of statecraft.

20. Vasundhara Filliozat, L'Épigraphie de Vijayanagara du début à 1377 (Paris: École française d'Extrême-Orient, 1973), 134–146.
21. L'Épigraphie de Vijayanagara, 25–28.
22. Phillip B. Wagoner, "'Sultan Among Hindu Kings': Dress, Titles, and Islamicization of Hindu Culture at Vijayanagara," Journal of Asian Studies 55, no. 4 (November 1996): 851–880.
23. Murat Umut Inan, "Imperial Ambitions, Mystical Aspirations: Persian Learning in the Ottoman World," in Persianate World, ed. Nile Green (Berkeley: University of California Press, 2019), 75–92.
24. Prashant Keshavmurthy, Persian Authorship and Canonicity in Late Mughal Delhi: Building an Ark (London: Routledge, 2016), 14.
25. Muzaffar Alam, The Languages of Political Islam: India 1200–1800 (Chicago: University of Chicago Press, 2004), 133–140.
26. Walter Hakala, "On Equal Terms: The Equivocal Origins of an Early Mughal Indo-Persian Vocabulary," Journal of the Royal Asiatic Society 25, no. 2 (April 2015): 225–226.
27. Hayden Bellenoit, "Between Qanungos and Clerks: The Cultural and Service Worlds of Hindustan's Pensmen, c. 1750–1850," Modern Asian Studies 48, no. 4 (2014): 881–887.
28. Kumkum Chatterjee, "Scribal Elites in Sultanate and Mughal Bengal," Indian Economic and Social History Review 47, no. 4 (2010): 462.
29. Sheldon Pollock, "The Cosmopolitan Vernacular," Journal of Asian Studies 57, no. 1 (February 1998): 6–37.
30. Green, Persianate World, 13–14.
31. Oleg Grabar, "Why Was the Shahnama Illustrated?" Iranian Studies 43, no.1 (2010): 91–96.
32. Robert Dankoff, trans., Wisdom of Royal Glory (Kutadgu Bilig): A Turko-Islamic Mirror for Princes (Chicago: University of Chicago Press, 1983), 1–12.
33. Andrew Charles Spencer Peacock, The Great Seljuk Empire (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2015), 182.
34. Tourkhan Ganjei, "Turkish in Pre-Mongol Persian Poetry," Bulletin, School of Oriental and African Studies 49, no. 1 (February 1986): 70–71.
35. Linda T. Darling, "Ottoman Turkish: Written Language and Scribal Practice, 13th to 20th Centuries," in Spooner and Hanaway, Literacy, 175.

36. Aditya Behl, Love's Subtle Magic: An Indian Islamic Literary Tradition, 1379–1545, ed. Wendy Doniger (New York: Oxford University Press, 2012), 59.

37. Behl, Love's Subtle Magic, 108.

38. Behl, Love's Subtle Magic, 337.

39. Subah Dayal, "'Vernacular Conquest': A Persian Patron and His Image in the Seventeenth Century Deccan," Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East 37, no. 3 (2017): 550.

40. Dayal, "Vernacular Conquest," 561–564.

41. Walter N. Hakala, Negotiating Languages: Urdu, Hindi, and the Definition of Modern South Asia (New York: Columbia University Press, 2016), 30.

42. Shamsur Rahman Faruqi, "A Long History of Urdu Literature Culture, Part I," in Literary Cultures in History: Reconstructions from South Asia, ed. Sheldon Pollock (Berkeley: University of California Press, 2003), 848.

43. Thibaut d'Hubert, "Persian at the Court or in the Village? The Elusive Presence of Persian in Bengal," in Persianate World, ed. Nile Green (Berkeley: University of California Press, 2019), 94–100.

44. Thibaut d'Hubert, In the Shade of the Golden Palace: Alaol and Middle Bengali Poetics in Arakan (New York: Oxford University Press, 2018), 297.

45. Thibaut d'Hubert, "Living in Marvelous Lands: Persianate Vernacular Literatures and Cosmographical Imaginaires around the Bay of Bengal," in The Persianate World: Rethinking a Shared Sphere, eds. Abbas Amanat and Assef Ashraf (Leiden: Brill, 2019), 91–96.

46. d'Hubert, "Living in Marvelous Lands," 99.

47. Sanjay Subrahmanyam, "Persianization and 'Mercantalism' in Bay of Bengal History, 1400–1700," in Explorations in Connected History: from the Tagus to the Ganges, ed. Sanjay Subrahmanyam (New Delhi: Oxford University Press, 2005), 76.

48. M. Ismail Marcinkowski, "Southeast Asia, Persian Presence in," Encyclopaedia Iranica.

49. For example, whereas in pastoral Central Asia the Persianate notion of the relation of a ruler to the ruled was expressed in the metaphor of shepherd and flock, in maritime Southeast Asia that same idea was expressed in that of the ship captain and his crew. Said Amir Arjomand, "The Salience of Political Ethic in the Spread of Persianate Islam," Journal of Persianate Studies 1 (2008): 25.

50. Green, Persianate World, 29.

51. Petru Tomas, "'Lands Below the Winds' as Part of the Persian Cosmopolis: An Inquiry into Linguistic and Cultural Borrowings from the Persianate Societies in the Malay World," Moussons 27 (2016): 152–155.

52. Of course, the ideology of "one language, one state" ran into profound difficulties in multilingual South Asia, where peoples of India's Dravidian South successfully resisted north Indian efforts to make Hindi a national language, and where East Pakistanis successfully resisted West Pakistani efforts to impose Urdu on Bengalis.

53. Marshal G. S. Hodgson, The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization (Chicago: University of Chicago Press, 1974), 2: 293.

54. Bert G. Fragner, Die "Persophonie": Regionalitat, Identitat, und Sprachkontakt in der Geschichte Asiens (Berlin: Das Arabische Buch, 1999).

55. Brian Spooner and William L. Hanaway, eds., Literacy in the Persianate World: Writing and the Social Order (Philadelphia: University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, 2012).

56. Abbas Amanat and Assef Ashraf, eds., The Persianate World: Rethinking a Shared Sphere (Leiden, The Netherlands: Brill, 2019).

57. Sheldon Pollock, "The Cosmopolitan Vernacular," Journal of Asian Studies 57, no. 1 (February 1998): 13.

58. Pollock, "Cosmopolitan," 9.

59. The 2017 meetings in Shiraz were canceled when the Iranian government denied visas to the Americans, who comprised most of the non-Iranian attendees.

The Persian Cosmopolis
Richard Eaton, University of Arizona
Published online: 23 February 2021
Oxford Research Encyclopaedias
Published online: 23 February 2021

https://oxfordre.com/asianhistory/display/10.1093/acrefore/9780190277727.001.0001/acrefore-9780190277727-e-402?p=emailACLGqE1kHsKZ2&d=/10.1093/acrefore/9780190277727.001.0001/acrefore-9780190277727-e-402 (Last access: September 2024)

https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190277727.013.402